

سندیکای واحد، اخراج اساتلو و بازار کسب و کار رفرمیسم راست و چپ

March 2, 2013

طیف رفرمیسم چپ اسیر وضع اسفباری است. با هیچ مشغله زمینی همپیوند مبارزه طبقاتی در پیوند نیست. با این وجود از دعوی نمایندگی پرولتاریا و پرچمداری پیکار این طبقه سر موئی پائین نمی آید. ادعائی که از بیخ و بن دروغ است و برای اثبات این مدعای بی اساس نیازمند جعل مستمر مدرک و توسل به انواع رسانه پردازی هاست. همسلک زارعان دیمکار عهد باستان که فرجام کار زر عشان به آسمان زنجیر بود، پروانه بقای اینان به درز خبری بی رنگ یا پررنگ از درون جنبش کارگری، علی الخصوص نجوای یک سندیکاچی قفل است. ماهها چشم به ره دارند تا شاید سندیکالیستی حرفی بر زبان آرد و آکندن اینترنت از گفته وی را دستمایه کافی برای تمدید جواز هستی خویش کنند. آنچه این چپ در طول چند هفته اخیر در رابطه با اساتلو انجام داده است مصداق بارز همین کار برای دمیدن در صور هستی مجازی و مریخی خود است.

مدت ها پیش بود که اعضای سندیکای شرکت واحد با انتشار اطلاعیه ای عمیقاً رمزآمیز، ملامت از ابهام و بدون هیچ توضیح، اخراج دبیر خویش را به چند سندیکای کارگری دنیا اطلاع داد!! صدور این اطلاعیه از همه لحاظ و در جمیع جوانب خود با هویت سندیکالیسم و نوع نگاه رفرمیسم سندیکالیستی به کارگر، به شکل کارگری، رابطه تشکیلات با توده های عضو یا کلاً به انسان همساز و همگن بود. بنیاد کار سندیکا بر ارزش ها، اصول و ملاک های مخلوق نظام بردگی مزدی استوار است. سندیکا ماکت محقری از جامعه سرمایه داری است و کارگر در آن با همان نگاهی منظور می شود که سرمایه به انسان نظر می اندازد. سندیکا ظرف دخالت آزاد و آگاه و اثرگذار توده های کارگر نیست. کارگران در آن به موجودات مفلوكی می مانند که تنها خواصشان ایفای نقش **محمل** برای بودن سندیکا و ریاست چند سندیکالیست است. اعضای سندیکای واحد نیز طبق بنمایه و سنت سندیکالیسم وقتی دبیر نورچشمی چندین ساله خود را اخراج کردند خبر اخراجش را نه با کارگران که با شرکای صدرنشین دکه های سندیکالیستی همراز در میان نهادند. وجود توده کارگر عضو تشکیلات را قلم گرفتند، آن ها را نه فقط لایق نظرخواهی که حتی شایسته اطلاع رسانی و دریافت گزارش موقوف هم ندانستند.

با انتشار این خبر بازار کسب و کار طیف رفرمیسم چپ از حالت رکود خارج شد. موج اعتلا، ریز و درشت محافل این طیف را در خروش خود پیچید. سایت ها به کار افتاد، مصاحبه ها یکی پس از دیگری به روی آنتن رفت، گفتگوهای کتبی صفحات اینترنت را پر کرد. تلویزیون ها از سایر رسانه ها پیشی گرفتند. ویژگی مشترک کل مصاحبه کنندگان، تحلیلگران! مهمانان میز گردهای تلویزیونی، نویسندگان مقاله ها و رساله ها این بود که هیچ کدام هیچ کلامی از کنه ماجرا نمی دانستند!! اما همگی باید هر چه پرشورتر و هر چه فاضلان تر سخنوری می کردند. در غیر این صورت دوره رونق تمام می شد و فرصت تمدید جواز هستی از دست می رفت. همه همساز نوشتند و گفتند که اعضای سندیکا کار درستی نکرده اند زیرا اصول مقدس دموکراسی سندیکالیستی، این موهبت عظمای سرمایه داری!! را نادیده گرفته و نقض کرده اند، زیرا حرمت اساسنامه را پاس نداشته اند. هیچکس نگفت چرا اینها این همه رمزآمیز حرف می زنند، چرا صریح و شفاف سخن نمی رانند. چرا به کارگران هیچ چیز نمی گویند. چرا به جای کارگران روی به نهادهای سندیکالیستی شریک و مطیع دولت های سرمایه داری نهاده اند. چرا در اختفای حقایق از توده های کارگر دست ارتجاع بورژوازی را از پشت بسته اند، چرا زیر نام کارگران به هر امامزاده سرمایه دخیل می بندند اما صدر و ذیل مسائل سندیکا را از همان کارگران مخفی می دارند و فراوان چراهای دیگر که نیازی به لیست کردن آن ها نیست.

رفرمیسم چپ خود مظهر بی مثال حمل زشت ترین تلقیات غیرانسانی از وجود، نقش و حقوق واقعی انسانهای کارگر است، شمع آجینی کارگران به حزب نخبگان، حلق آویزی نقش اعضای حزب به «سانترالیسم دموکراتیک»، انفصال کامل توده های کارگر از فرایند اثرگذاری بر پروسه پیکار طبقاتی، تعیین جایگاه جنبش کارگری به عنوان مرکب راهوار سوارکاران حزبی برای معراج به عرش قدرت سیاسی و در یک کلام القاء به کارگر که وجودش صرفاً محمل رسالت و اعتبار اشراف سکت هاست تار و پود هستی این طیف است. سران و اعضای این محافل با چنین خمیرمایه اجتماعی علی الاصول نمی توانستند از برج واقعی نقش یا حقوق انسانی و طبقاتی کارگران به نقد اطلاعیه

سندیکای واحد پردازند. این کار در ظرفیتشان نبود. همان گونه که هیچ نیروئی نمی تواند وظیفه انجام چنین کاری را بر اندام رفرمیسم راست ساز کند.

دو هفته ای گذشت. کنجکاوان سکت ها کشف نمودند که اسانلو همراه مریم ضیاء سندیکاچی دیگر و همسر یکی از اعضای هیئت مدیره سندیکای واحد از ایران خارج شده است، در یکی از کشورها تقاضای پناهندگی کرده است و به احتمال قریب به یقین نفع این خروج به هر دار و دسته ای که رسد چیزی نصیب طیف رفرمیسم چپ نخواهد شد. با نشر این مکاشفه «کشتی بان را سیاستی دگر آمد» سایت ها، تلویزیون ها، جراید و کل رسانه های طیف رفرمیسم چپ از این روی به آن روی چرخیدند. اطلاعاتی هیئت مدیره این بار تقدسی شگرف یافت. نماد عالی دموکراسی شد. محتوای آن تجلی عالی ترین شناخت ممکن بندهای اساسنامه سندیکا گردید. صادر کنندگان اطلاعاتی به عرش عزت رفتند و اتخاذ موضع به نفع آنان معیار آهین تعیین پایگاه طبقاتی آدم ها شد. شاید خواننده ای خیال کند که این سخن اغراق آمیز است، اما راه رفیع شبهه کاملاً باز است. مصاحبه تلویزیونی ۴ نفری یکی از سکت ها را دقیقه ای نگاه کنید و افاضه های عجیب و غریب شرکت کنندگان در گفتگو را خوب گوش دهید تا با علم جدید معیارشناسی در زمینه تعیین هویت طبقاتی افراد آشنا گردید. بحث بر سر این تلویزیون و میزگردنشینانش نیست. سخن از انحطاط بی مهار کل طیف رفرمیسم چپ است. طیفی از آدمها که در معادلات زمینی مبارزه طبقاتی جاری تاریخ سوای سکت بازی و کندوکاو محمل برای اثبات مدعای دروغین تعلق سکت یا شخص خویش به جنبش کارگری هیچ مشغله دیگری ندارند.

بازار این گونه سخن سرائی و چکامه نویسی و رطب و یابس بافتن ها نیز چند روزی داغ ماند، تا اینکه بالاخره پرده ها بالا رفت و آنچه مثل روز روشن بود، آنچه بند بند اطلاعاتی سندیکا آن را بانگ می زد، آنچه هر کارگر آشنا به الفبای کمونیسم از همان لحظه نخست روشن ترین مسلمات قلمدادش می کرد. آنچه بنمایه هستی سندیکالیسم و سندیکاسازی است در برابر انظار همگان به روی پرده آمد. اما این بدیهی ترین بدیهیات که محافل طیف رفرمیسم چپ قادر به حدس آن نبودند چه بود. بسیار ساده است. دعوی درون سندیکا همیشه و همه جا و در سراسر تاریخ حیات این پدیده بر سر یک چیز بوده است. عده ای آماده آویختن جنبش کارگری به یک بخش بورژوازی هستند، در حالی که عده ای دیگر حلق آویزی این جنبش به بخش دیگر بورژوازی را مناسب تر می بینند. همین و بس. اسانلو در آخرین مصاحبه اش اعلام کرد که به جریانی با نام «موج سبز» پیوسته است. او پیش تر در مصاحبه دیگری توضیح داده بود که همه تلاش خویش را به کار گرفته است تا سندیکای واحد را بازسازی کند. مراد وی از بازسازی نیازمند هیچ توضیح نیست. برای فهم دقیق ماجرا باید سندیکا و جنبش سندیکالیستی را با نگاهی مارکسی کاوید. سندیکا زمانی یکدست و کانون الفت صدرنشینان سندیکالیست است که با تمامی تار و پود هستی خود در نظم سرمایه منحل باشد. سندیکاچیان به طور متحد و یکدست پروسه پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر را در مصالح و ملزومات پویه بازتولید سرمایه اجتماعی منحل سازند و جنبش توده های کارگر را به کل نظام بردگی مزدی مستقل از جناح بندی های درونی بورژوازی بیاویزند. حالت دیگری نیز برای این انسجام یا وحدت مفروض است. اینکه همه صدرنشینان اتحادیه و سندیکا در آویختن قدرت پیکار کارگران به یک حزب یا جناح بورژوازی همدستان باشند. تشتت درون سندیکا نیز زمانی آغاز می گردد که متولیان این امامزاده در آویختن به این یا آن بخش بورژوازی دچار کشمکش گردند. اسانلو راست می گوید. او به دنبال خروج از زندان های جمهوری اسلامی ماهها تقلا کرده است تا همگان را به شمع آجین سازی قدرت کارگران شرکت واحد در سیاست های یک باند از طبقه سرمایه دار متقاعد سازد. اما تقلائی وی با مخالفت دیگران رو به رو شده است. چرا؟ زیرا که دیگران راههای دیگری پیش روی داشته اند. عده ای حتماً خواستار تبدیل جنبش کارگری به نردبان باند دیگر بورژوازی بوده اند و عده ای نیز شاید انحلال جامع و کامل سندیکا در پویه نظم سرمایه را برای ایفای رسالت خود کافی تلقی می نموده اند. اختلافات از همین جا شروع می شود، شاخه می کشد، می بالد. تلاش ها برای رفع آن به جایی نمی رسد و کار به افتراق و ناسازگاری و جدائی از هم می انجامد. اسانلو و مریم ضیاء راه خود را می گیرند و دیگران از ترس آنکه کارهای این دو تن به تعرض بیشتر دولت اسلامی علیه آنان منتهی شود یا پروسه ساخت و باختشان با جناح دیگر بورژوازی مختل گردد دست به صدور اطلاعاتی و افشاگری علیه دبیر معزول سندیکا می زنند. اینها حقایقی است که حتی بدون درز هیچ خبر برای فعالین جنبش لغو کار مزدی بسیار بدیهی بود اما رفرمیسم چپ تا مغز استخوان در باتلاق فکر و پراکسیس بورژوازی منحل است. این طیف ظرفیت فهم این حقایق را دارا نیست. آنچه برای او مهم است توجیه هستی مریخی خویش است و در این راستاست که هفته ها و ماهها خود را با وارونه پردازی این یا آن رویداد ابتدائی یک سندیکای گور و گم سرگرم می سازد.

تکلیف طیف رفرمیسم چپ روشن است. کلام کوتاهی است که بارها با کارگران در میان نهاده ایم اما «یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب - کز هر زبان که می شنوم نامکرر است. سخن از بنمایه وجود سندیکالیسم و شالوده کار سندیکاچیان است. در این رابطه است که نکات زیر را از آرشبو مباحث مشروح و مفصل چند ساله خود بیرون آورده و باز هم مطرح می کنیم. توده های طبقه ما نه فقط برای رهایی فرجامین از جهنم بردگی مزدی، نه فقط برای تحمیل کمترین عقب نشینی بر بورژوازی که برای دفع کمترین تعرض روز طبقه سرمایه دار علیه هست و نیست معیشتی و

اجتماعی خود نیز سوای سازمانیابی سراسری شورائی ضد سرمایه داری هیچ راه دیگری ندارند. این بدیهی ترین واقعیت تاریخ عصر ماست. دوران سندیکاسازی و مبارزه سندیکائی سالیان متمادی است که در سراسر جهان به سر رسیده است. اتحادیه های کارگری دنیا در شرائط موجود ظرف به ثمر رساندن هیچ اعتراض کارگری علیه هیچ تعرض بزرگ یا کوچک بورژوازی نیستند. بالعکس همگی هموارساز راه تحمیل این تعرضات علیه طبقه کارگرند. جنبش اتحادیه ای اگر در گذشته ها دور تاریخ در چند کشور جهان دستاوردی داشته است این دستاورد را از طریق به صف کردن قدرت مبارزه کارگران علیه سرمایه داری به چنگ نیاورده است، بلکه با فروش جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر به بورژوازی کسب کرده و وجه الضمان هستی خود ساخته است. مسأله در مورد جامعه ما فاجعه بارتر است. در اینجا بورژوازی تاریخاً خود را ملزم به پرداخت هیچ هزینه ای برای رهائی از خطر پیکار ضد کار مزدی کارگران ندیده است. سرکوب، حمام خون، زندان و شکنجه تنها سلاح او برای دفع این خطر بوده است. بورژوازی در اینجا نیازمند سندیکا نیست تا از طریق آن جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر را در هم کوبد. به جای تحمل هزینه سندیکا حمام خون راه می اندازد. طبقه کارگر ایران نیز سوای توسل به تمامی راههای ممکن، تمسک به همه اشکال علنی و مخفی کار برای سازمانیابی شورائی آگاه ضد کار مزدی خود و به صف کردن قدرت پیکار لایزال خویش در یک جنبش شورائی هیچ چاره دیگری ندارد. سندیکاسازی بستن راه بر این سازمانیابی حیاتی است. کارنامه سندیکای واحد نیز از آغاز تا فرجام همین را خاطر نشان می سازد. ۱۰ سال پیش در شرائطی که اوضاع برای گذاشتن سنگی بر روی سنگ در راستای متشکل شدن شورائی کارگران علیه سرمایه کم یا بیش قابل بالا و پائین کردن بود سندیکالیست ها بساط ساختن سندیکا را پهن کردند. نه فقط آنان. کل محافل طیف رفرمیسم چپ نیز همین راه را پیش گرفتند و هر چه توانستند در صور سندیکا و سندیکالیسم دمیدند. آن ها تا آنجا موفق بودند که پروسه تلاش فعالین کارگری برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری توده های کارگر را سوزاندند اما در ساختن سندیکا همان گونه که بارها و بارها با بیشترین صراحت توضیح داده ایم راهی به پیروزی در پیش پا نداشتند. ۱۰ سال است که وجود سندیکا شبیه نون تنوین است. «آید در حساب و نیست معلوم» بر زبان می آید و در معادلات واقعی مبارزه طبقاتی هیچ مکانی دارا نیست. سندیکای واحد قاتق نان هیچ کارگری نشد، حتی برای هیئت مدیره سندیکا هم بلای جان شد و در این میان تنها و تنها خاصیتش تولید محملی برای تمدید هستی سکت های طیف رفرمیسم چپ بوده است. فقط اینانند که شب و روز به وجود غیبی این امامزاده دخیل می بندند تا از این طریق بودن خود را اثبات کنند و در چهارسوق سکت بازی سیاسی کسب و کار نمایند. فرجام کار سندیکا فرار دبیر شهیر آن و پیوستن به یکی از بی ابروترین محافل بورژوازی بوده است. تا روز انتخابات آتی دولت سرمایه مخالفان این فرار چه کنند؟ آیا به جناح دیگری از بورژوازی بیاویزند یا اینکه به انحلال همیشگی سندیکایشان در پویه نظم سرمایه بسنده کنند، کدامیک معلوم نیست. اما یکی از این دو حالت حتمی است.

فعالین جنبش لغو کار مزدی

Manba; www.simavesocialism.com

Taksir:yashar.doulatabadi@gmail.com